

کاشانه، آزادی، مسئولیت

ریموند ای. جونز

ترجمه: مریم واعظی

گراهام^(۱) [نوشتن] باد در میان شاخه‌های بید را به عنوان یک «قصه خواب»، برای پسر چهار ساله‌اش، آلیستر^(۲)، آغاز کرد. سپس هنگامی که آلیستر تعطیلات را در کنار دریا می‌گذراند، آن را طی نامه‌هایی گسترش داد. نسخه چاپ شده، تلفیقی از ماجراهای شاد و فرح‌بخش است. روایت اصلی قصه خواب، صحنه‌های کم جنجال‌تری دارد و بیانگر حسرتی نسبت به زندگی روستایی است. به طور قطع، گراهام زمانی که کتاب «تدی روزولت»^(۳) را می‌نوشت، این صحنه‌ها را در ذهن داشته؛ کتابی که به ساده‌ترین خوشی‌های ساده‌ترین انسان پرداخته است.

طرح داستان، تقابل سفرهای موش کور و وزغ است که مضمون‌های مرتبطی از ارزش نهادن به کاشانه، لذت از آزادی و مزایا و مسئولیت‌های دوستی را ترسیم می‌کند. موش کور، خسته از خانه‌تکانی‌های بهاره خانه زیرزمینی‌اش، راهی سفر می‌شود و به ساحل رودخانه می‌رود. او با موش آبی، هم‌خانه می‌شود؛ کسی که او را با تفریحات بی‌دغدغه، به خصوص گردش با قایق و همچنین با وزغ شروتمند (مالک سرسرای وزغ) آشنا می‌کند. وزغ همواره هوس‌های جدیدی را مطرح می‌کند. او به موش کور و موش آبی

باد در میان شاخه‌های بید

نویسنده: کنت گراهام

ترجمه: شاهنده سعیدی

ناشر: نشر چشمه

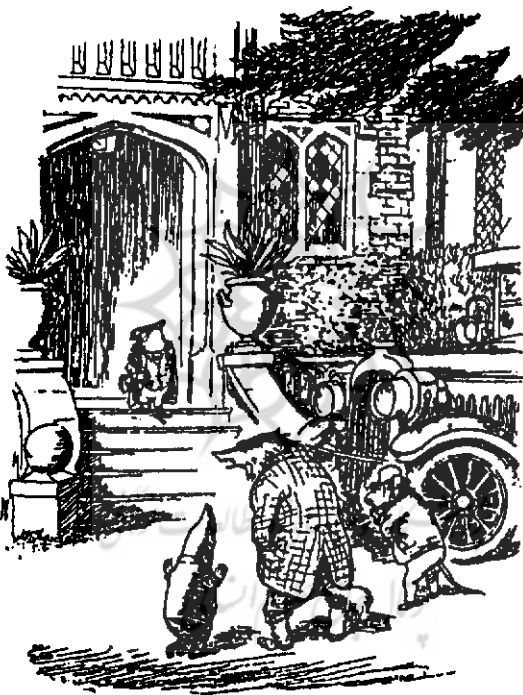
نوبت چاپ: اول، ۷۸

بها: ۱۰۰۰ تومان



می‌قبولاند که در تازه‌ترین تفریحش، سفری کولی‌وار با دلبران، او را همراهی کنند. سفرشان زمانی پایان می‌یابد که سرعت اتومبیلی، اسب‌های‌شان را می‌ترساند و دلبران به گودالی سقوط می‌کند و خرد می‌شود. البته وزغ، ذره‌ای از این امر ناراحت نمی‌شود و دلبستگی جدیدی به اتومبیل در او پدید می‌آید.

در طول زمستان، موش کور به تنهایی در جست‌وجوی جنگل وحشی، به سرزمینی خطرناک در آن سوی رودخانه می‌رود. او گم می‌شود، اما موش آبی او را می‌یابد. موقعی که کولاک و برف، آن دو را تهدید می‌کند، آن‌ها در خانه گورکن پناه می‌گیرند. پس از آن، موش کور با اصرار فراوان از آن‌ها می‌خواهد به خانه متروکه‌اش بروند. موش آبی با او همراه می‌شود و هنگامی



که گروه آوازخوانان (موشان مزرعه)، آن‌ها را سرگرم می‌کنند، از مهمان‌نوازی‌اش بهره‌مند می‌شود.

از این جا به بعد، به تناوب، بخش‌های کتاب به ماجراهای وزغ و تجارب ساده و رویدادهای بی‌نظیر حیوانات دیگر اختصاص می‌یابد. با از راه رسیدن تابستان، گورکن پشتیبانی موش کور را به دست می‌آورد. آن‌ها با هم می‌کوشند وزغ را مجاب کنند - که تا آن زمان تعدادی اتومبیل را به

آهن قراضه بدل کرده است - بیش‌تر مسئول باشد و بیش از این دوستانش را شرمزده نکند. وقتی وزغ نمی‌پذیرد، آن‌ها او را در اتاقش زندانی می‌کنند. وزغ، موش کور را قریب می‌دهد و از پنجره‌ای می‌گریزد، باز هم اتومبیلی می‌دزد و آن را داغان می‌کند. درب و داغان کردن اتومبیل‌ها ادامه می‌یابد که پیامد آن، بیست سال زندان است. در حالی که وزغ در این دنیای وحش رنج می‌کشد، قلمرو انسانی در

ورای جهان وحش قرار می‌گیرد. موش آبی و کور، تکرشی عرفانی نسبت به زیبایی رودخانه که وزغ آن را ترک کرده است، کسب می‌کنند. موش آبی و کور، در جست‌وجوی پسر کم‌شده دوست‌شان، سمور آبی هستند. آن‌ها در سفرشان، یک قطعه موسیقی را که توسط پن (۴) نواخته می‌شود، می‌شنوند (کسی که «دوست» نام دارد و

یاریگر است). این موسیقی آن‌ها را سرشار از شادمانی می‌سازد و ایشان را به سوی پورتی (۵)، که توسط «دوست» در جزیره سالم مانده است، هدایت می‌کند. موش کور و موش آبی، پورتی را به والدینش باز می‌گردانند، اما «دوست» پن، حافظه آن‌ها را از آن تجربه عرفانی پاک می‌کند تا از زندگی‌شان لذت ببرند.

در این میان، وزغ زندانی بر یأس اولیه‌اش چیره می‌شود و به کمک دختر زندانبان فرار می‌کند.

وزغ با پوشیدن لباس زن رختشوی، راننده قطار را راضی می‌کند تا او را سوار قطار کند. اما پلیس قطار را تعقیب می‌کند. وزغ می‌گریزد و تلاش می‌کند به خانه‌اش برگردد. در این فاصله، موش آبی پس از شنیدن افسانه‌های موش دریایی، از تصور سفرشان شادمان می‌شود. اما موش کور سرانجام و به طور طبیعی، این مشغله ذهنی موش را با از سر گرفتن نوشته‌های شاعرانه، مهار می‌کند.

وزغ در راه بازگشت به خانه، ماجراهای دیگری را پشت می‌گذارد؛ قایقی باری سوار می‌شود، ولی زنی که قایق را می‌راند، وقتی متوجه می‌شود او خود را به جای زن رختشوی جا زده و نمی‌تواند لباس‌ها را بشوید، او را از قایق بیرون می‌اندازد. وزغ اسب زن راننده قایق را می‌زدد، اما خیلی زود آن را در مقابل پول و غذا به مردمی کولی می‌فروشد. وقتی وزغ پیاده در جاده پیش می‌رود، با همان اتومبیلی روبه‌رو می‌شود که آن را دزدیده بود. سرنشینان اتومبیل به وزغ که چهره عوض کرده و هنوز در لباس زن رختشوی زندان است، پیشنهاد می‌کنند که سوار شود. وزغ رانندگی را به عهده می‌گیرد و تحت هیجان سرعت، چنان از خود بی‌خود می‌شود که راز تغییر قیافه‌اش را برملا می‌کند. در کشمکش بر سر تصاحب فرمان، اتومبیل سقوط می‌کند. راننده و دو پلیس وزغ را تعقیب می‌کنند. او با شیرجه زدن در رودخانه، فرار می‌کند و دم در خانه موش آبی روی آب می‌آید؛ جایی که متوجه می‌شود راسوها، قاقم‌ها و سمورها خانه‌اش را تصاحب کرده‌اند. به رغم بی‌توجهی وزغ به این وضعیت، دوستانش به کمک او می‌شتابند. موش کور با لباسی مبدل (به لباس زن رختشوی) درمی‌آید و دیده‌وران دشمن را به اشتباه می‌اندازد؛ به گونه‌ای که آن‌ها گمان می‌کنند نیروی بزرگ در راه است. در نتیجه، گورکن و موش آبی و وزغ، به آسانی می‌توانند خانه وزغ را

از غاصبان وحشت‌زده‌اش باز پس گیرند. به نظر می‌آید که وزغ هیچ چیز از تجاربش نیاموخته است. او قصد دارد در جشن پیروزی، با سخنرانی و خواندن آواز، به تجلیل از خودش بپردازد. هنگامی که دوستانش مانع اجرای نقشه‌اش می‌شوند، او آواز پیروزی را در اتاقش می‌خواند. نحوه حضورش در جشن، همه را متعجب می‌کند؛



او نه همانند وزغی مغرور، بلکه همچون وزغی معقول و اصلاح شده، در جشن حاضر می‌شود.

شخصیت‌ها

شخصیت‌های انسان‌گونه شده، تنها معدودی از صفات واقعی حیوانات را عرضه می‌دارند. گراهام سعی نمی‌کند حتی پوسته ظاهری شخصیت‌هایش را نگه دارد. برای مثال، وزغ می‌تواند همان‌طور رانندگی کند که انسان، با عمده‌کردن شخصیت مردان مجرد و ندادن نقش اصلی به زنان، گراهام زندگی اشراف‌زادگان مرفه و فارغ از مسئولیت‌های کار، خانواده و مسائل مبتلابه جنسی را ترسیم می‌کند.

برخی از منتقدان، موش کور را شخصیت پنهان گراهام تلقی می‌کنند. موش کور یا ترک کار شاق خانه، به آزادی می‌رسد؛ آزادی‌ای که گراهام منتظر از کار در بانک آرزویش را داشت. موش کور در خانه زیرزمینی‌اش، از طبیعت بریده است؛ [چرا که] تغییر فصول، تنها به معنی کار بیش‌تر است.

سرانجام، وقتی «روح ملکوتی خشنودی و ناخشنودی»، او را به دنیای روشن بالا می‌خواند، موش کور به صورت نمادین، دوباره متولد می‌شود؛ مثل کودکی که باید چیزهای تازه‌ای بیاموزد، مانند این که چگونه در قایق پارو بزند و یا بتواند از یک پیک‌نیک لذت ببرد. هرازگاهی عملکرد ساده لوحانه‌اش خطرناک است. چنان که تصمیم احمقانه‌اش در کشف جنگل وحشی که نزدیک بود به قیمت زندگی‌اش تمام شود. به طور کلی، گرچه موش کور موجودی نسی شعور است و به طور روزافزون واجد صلاحیت می‌شود، فهم و جسارتش را وقتی بروز می‌دهد که با پوشیدن لباس زن رختشویی وزغ، تغییر قیافه می‌دهد و به سرسرای وزغ می‌رود. کنایه‌های هوشمندانه‌اش، ابزاری است که پیروزی چهار دوستش را تضمین می‌کند. او در طول جنگ، جسور و کارآمد است.

نقش موش کور، در مضمون گسترش یافته خانه، پیچیده است. اگر چه می‌آموزد که ارزش لذت‌های زندگی در کنار رودخانه را درک کند، بعدها با اشتیاق، بازگشت به خانه کوچک و تمیزش را مغتنم می‌شمرد. به هر حال، موش کور در می‌یابد، هم این خانه و هم آن زندگی، بسیار محدودند. همچنین، پی می‌برد که ارزش خاص چنین مأمونی، در وجود هر کس است. به عبارت دیگر، موش کور نیازمند حفظ هویت خویش و از



طرفی نیازمند زندگی‌ای است که فرصت‌های بیش‌تری به او ارائه کند. درک ارزش آزادی و دوستی، در خانه جدیدش پیش می‌آید. او می‌کوشد وزغ و موش آبی را از ترک ساحل رودخانه بازدارد. موش کور با پذیرش وظایف یک دوست به معنای واقعی، مانع می‌شود که موش آبی با ترک خانه‌اش، به خود و دوستانش آسیب برساند. هنگامی که او با واداشتن موش آبی به نوشتن شعر، ذهن او را به جهتی دیگر سوق دهد، اندیشمندی‌اش را نمایان می‌سازد. موش کور خودش از شعر لذت نمی‌برد، اما از عشق دوستش نسبت به آن آگاه است. به همین ترتیب، موش کور دوستی‌اش را به وزغ نیز نشان می‌دهد. او هم در جهت معالجه وزغ در شیفتگی به اتومبیل می‌کوشد و هم با شرکت در جشن قهرمانان، خانه وزغ را بازیس می‌گیرد.

در حالی که موش کور کار سخت را کنار گذاشته و به آزادی رسیده است، وزغ با شور و شوق تسالار وزغ را در اختیار می‌گیرد. وزغ ثروتمند، در خانه آبا و اجدادی‌اش زندگی می‌کند که شبیه خانه حیوانات دیگر نیست و معماری نمای بیرونی‌اش انسانی است. تکبر و خودپسندی وزغ، او را از درک این نکته که بوالهوسی‌هایش احمقانه است، باز می‌دارد. او هر هوس تازه‌ای را یک «چیز واقعی» یا «زندگی واقعی» می‌نامد. جالب این‌که هوس‌های وزغ با یکی از انواع وسایل سفر همچون قایق، دلیجان کولی‌ها و اتومبیل در آمیخته است و نشان از آن دارد که او ارزش خانه‌اش و یا ساحل رودخانه را در نمی‌یابد. شیفتگی فکری وزغ نسبت به اتومبیل که به طور اجتناب‌ناپذیری او را به نابودی آن‌ها سوق می‌دهد، نماد تخریبی است که تکنولوژی امروز، در دنیای ساده روستایی به بار می‌آورد.

وزغ خودمحمور است. درک نمی‌کند که از دوستانش سوءاستفاده می‌کند. برای نمونه، در طی سفر با دلیجان کولی‌ها، او کاملاً از این که تمام

یک وزغ است؛ چیزی که در هیچ یک از مراحل زندگی اش، از آن درک درستی نداشته است. در طول سفر به خانه، با گزافه‌گویی و تغییر قیافه عجیب و غریب، نقش او همچون مضحکه‌ای از قهرمانان رمانتیک به نظر می‌آید؛ درست برعکس موش آبی، موش کور و گورکن که قهرمانانی واقعی هستند. وزغ تنها به ظاهر توجه دارد. او بدسرشت نیست و واقعاً دوستانش را دوست دارد. فقط او از کنار گذاردن دلبستگی‌های خود برای مدتی طولانی، دقیقاً عاجز است. به همین دلیل، بیشتر تر مفسران باور ندارند که او بتواند اصلاح شود. آن‌ها در جشن، به او هم چون نمایش‌دهنده بازی جدیدی از وزغ متعادل می‌نگرند. بسا وجود کارهای بچه‌گانه‌اش، وزغ ماجراجو، جالب‌ترین شخصیت داستان است.

موش آبی، در دوستی نمونه است. او عاشق دنیای آب (قایق‌ها و فراغت‌ها) است و مشتاقانه آن را تقسیم می‌کند. زمانی که موش کور از راه می‌رسد، موش آبی معلم می‌شود و دوست جدیدش را با قایق‌رانی آشنا می‌کند. حتی وقتی موش کور با سبک‌سری، قایق موش آبی را واژگون می‌کند، او نیک نفسی‌اش را از دست نمی‌دهد. هم‌چنین، هنگامی که به جست‌وجوی موش کور گم‌شده به جنگل وحشی می‌رود، جایی که آن را اصلاً دوست ندارد، صمیمیتش را به نمایش می‌گذارد. موش آبی نسبت به احساس دیگران، حساس است و متناسب با آن رفتار می‌کند. برای نمونه، وقتی موش کور که با خلوص نیت پیش او مانده است، شروع به گریه می‌کند - زیرا دل‌تنگ خانه نقلی خودش شده است و می‌خواهد به خانه‌اش برگردد - موش آبی با او همراه می‌شود. افزون بر این، موش آبی نیازهای احساسی دوستش را درک و از خانه نسبتاً خفه موش کور تعریف می‌کند. هم‌چنین، او در جریان دیدار با گروه موش‌های آوازخوان مزرعه، ضمن این که به یکایک آن‌ها توجه می‌کند، می‌خواهد

کارها را موش آبی و موش کور انجام می‌دهند، بی‌خبر است. به طور قطع، وزغ خام و بی‌تجربه است. او حتی زمانی که گورکن و دیگران او را در اتاقتش زندانی می‌کنند تا به اجبار او را از دلبستگی‌اش نسبت به اتومبیل بازدارند، مثل بچه‌ای عمل می‌کند که چیزی می‌خواهد. او صندلی‌ها را به ردیف می‌چیند و تظاهر به رانندگی می‌کند. گرچه، نابخستگی‌اش مضحک است، خطرناک هم هست؛ زیرا او نمی‌تواند تصور کند که اتومبیل‌سواری، به چیزی غیر از سقوط بینجامد. وزغ خوش‌طینت است و در لحظه با هر نظری موافق. اما دلبستگی‌هایش همیشه عنان اختیار از او باز می‌ستانند. از این روست که اتومبیلی می‌دزد تا میل به سرعت و ویرانگرش را ارضا کند و لباس مبدلش را از درمی‌آورد تا دوباره دستگیر شود و خواستش را به مطرح شدن پاسخ گوید. عدم کنترل وزغ، در اوج‌گیری احساساتش، به خوبی نمایان است. نهایت شعف و شیدایی او، زمانی است که رانندگی کند یا از دست پلیس بگیریزد. گاهی او آوازه‌هایی در تجلیل از شجاعت و هوشمندی خویش به هم می‌بافد. با این همه، وقتی گمان می‌برد که دستگیر خواهد شد، به شدت به ورطه ناامیدی سقوط می‌کند و به خودش، به سبب حماقتش، بد و بی‌راه می‌گوید. البته، تأثرش پایدار نمی‌ماند. وزغ شعور و پختگی داشتن فکر جدی را ندارد. برجسته‌ترین خصوصیت وزغ، پس از شیفتگی به اتومبیل، خودپسندی اوست. او واقعاً احساس برتری اجتماعی می‌کند و می‌انگارد که بسیار زیبا و خوش‌سیماست. به عنوان نمونه، در زندان به این باور می‌رسد که دختر زندانیان عاشق اوست. در واقع، دختر به حیوانات دست‌آموز خانگی علاقه‌مند است. او مطمئن است که از پس هر کاری برمی‌آید و درباره توانایی‌اش در شستن لباس، در قایق لاف می‌زند. البته، وقتی ناشیانه لباس می‌شوید، زن قایق‌ران او را به دریا پرت می‌کند؛ چرا که او فقط

مطمئن شود که موش کور هیچ‌گونه تشویشی ندارد. او در مقابل وزغ نیز چنین تعهدی را از خود نشان می‌دهد. او می‌داند که وزغ متکبر است و باهوش نیست، ولی می‌داند که وزغ می‌تواند گشاده‌دست و مهربان باشد. از فرط توجه، موش آبی به گورکن پیشنهاد می‌کند که دوستان وزغ، او را از وسواس فکری نسبت به اتومبیل برهانند.

مشارکت موش آبی در مضمون خانه، تقریباً به اندازه موش کور، پیچیده است. داستان‌های مهیج موش دریایی از سفرهایش، همان‌قدر موش آبی را از خود بی‌خود می‌کند که وزغ شیفته اتومبیل را. البته، اشتیاق موش آبی احمقانه نیست، ولی تسلیم شدن به آن مخرب است: اگر موش آبی به دنبال آن داستان‌ها به سفر دریایی برود، زندگی راحت و دوستانش را از دست خواهد داد. از این رو، موش کور حق دوستی را به جا می‌آورد و او را از سفر دریایی باز می‌دارد. صحنه مخالفت موش کور با سفر دریایی موش آبی را برخی از منتقدان، با رویدادی در اودیسه^(۶) قابل قیاس دانسته‌اند. اولیسه^(۷) گوش‌های دریانوردان را می‌بست تا آن‌ها صدای آوازهای وسوسه‌انگیز را نشنوند؛ چون آواز سایرین‌ها^(۸) مهلک بود. موش کور، موش آبی را به سرودن شعر تشویق می‌کند و او را به سوی مشغله ذهنی قابل قبول‌تری سوق می‌دهد تا پیوند تخیل موش آبی را با دنیا محکم و او را از آن خشنود کند.

گورکن در جنگل وحشی زندگی می‌کند. خانه‌ای در زیر زمین دارد که روزگاری شهر انسان‌ها بوده است. او موجودی منزوی و از اجتماع متنفر است. گورکن رفتاری خشن دارد. به عنوان مثال، برای

شرکت در مراسم معارف میز غذا، ارزشی قایل نیست. با آن که صریح و پر قدرت است. از نام نیک برخوردار است و به داشتن قلبی رئوف شهره است. همه حیوانات از او می‌ترسند. به طور قطع، هیچ‌کس به سبب آسیب رساندن به دوستان آن‌ها، از او عصبانی نیست. گورکن در مقابل عموم حیوانات جنگل وحش، صبور است؛ گرچه با وزغ لحن پدرمآبانه دارد. او دوست سابق پدر وزغ و نگران این است که او میراث پدرش را تلف کند. گورکن خودش را به خطر می‌اندازد و دوستانش را شرمزده می‌کند؛ چون دوستی واقعی است. او آزادی وزغ را محدود می‌کند تا او را به مسئولیت‌های اجتماعی‌اش آگاه سازد. گورکن با استفاده از توانایی‌هایش، در سرسرای وزغ، هم‌چون رزمندگانی جسور در اردو کشی جنگی عمل می‌کند. او همچنین قوانین اخلاقی اجتماع‌شان را سر و سامان می‌بخشد. گورکن دلباخته چیزهای جدید نیست، سنت و تداوم‌بخشی به راه گذشتگان را تأیید می‌کند. زمان این آموزه را به دست می‌دهد که تفکر گورکن در ارج نهادن به شیوه زندگی سنتی، بیش از انسان‌ها دوام خواهد آورد.

پی‌نوشت

1. Kenneth Grahame
2. Alistair
3. Teddy Roosevelt
4. Pan
5. portly
6. Odyssey
7. Ulysses
8. sirens